

مخاطب با این پرسش‌ها و ابهامات درگیر شود.

«عشق» به شکلی، محرک داستان‌های شماست؛ چه عشق خواهر به برادر، دختر و پسر به هم و... این اتفاق در فیلم‌های شما افتاده و مشخصا در دو «ماجرای نیمروز» وجود دارد؛ دیدگاه شما این است که داستان را بر اساس یک حلقه عاطفی و عاشقانه مطرح کنید یا دوست دارید از دید انسانی به قضا یا نگاه کنید؛ یا این موضوع یک ترفند دراماتیک برای شماست؟



قهرمان‌ها، انسان‌هایی هستند که مجموع عملکرد و تصمیم و بزنگاه‌های مهم، آن‌ها را تبدیل به قهرمان می‌کند نه این که در تمام شئون زندگی هم رفتارهای درست داشته باشند

البته که کشمکش‌های عاطفی و احساسی بخشی از خون در رگ‌های هر فیلمی است. موضوع فیلم‌ها انسان‌ها هستند و بخشی از تصمیم‌ها، حالات و اندیشه‌های انسان تحت تاثیر عواطف و احساسات اوست. در واقع چیزی که انسان‌ها را برای همدیگر قابل درک می‌کند احساسات مشترک است که با هر زبان و فرهنگی، آن را درک می‌کنند. بنابراین وجود جریان‌های احساسی در فیلم، ضروری است. در وهله دوم این مسائل، محرک داستان هستند چراکه منجر به تصمیم، کنش و واکنش می‌شوند، در نتیجه عشق و عاطفه در زاویه دید من و در نحوه تعریف کردن داستان‌های من وجود دارد.

روند شکل‌گیری قهرمان در هر کدام از فیلم‌های شما به چه شکل است؛ در فرم کاری شما تا الان تفکر تان راجع به قهرمان، تفکری است که مقداری متفاوت از تفکر اتی است که قبلا در سینما شکل گرفته است؛ قهرمان انسان منزه و عاری از اشتباه و معصوم‌نما نیست؛ انسانی است که عصبی می‌شود، اشتباه می‌کند و البته مبنای اخلاقیات را در کارهای خودش لحاظ می‌کند. خیلی برایم مهم است که بدانم شما قهرمان را با چه نگرشی می‌سازید؟

قهرمان‌ها انسان‌هایی هستند که مجموع عملکرد و تصمیم و بزنگاه‌های مهم، آن‌ها را تبدیل به قهرمان می‌کند نه این که در تمام شئون زندگی هم رفتارهای درست داشته باشند. به هر حال قهرمان‌ها هم اشتباه می‌کنند اما همه زیبایی آن‌ها در این است که وقتی به بزنگاه‌های حساس می‌رسند، در تصمیم‌های بزرگ درست عمل می‌کنند. این مسئله باعث می‌شود که تماشاگران هم ذات‌بنداری بیشتری با قهرمان‌ها داشته باشند؛ به این دلیل که خیلی از آن‌ها شبیه تماشاگرانی هستند که در سینما به دیدن فیلم می‌نشینند.

ExpertSoft Trial Version

فیلم‌های شما شخصیت‌های برجاری که مناسب شماست است که در

انکار نتوان بیندازیم هم هست. عاصبه در باره جنگ، فکر می‌کنم این موضع غیر رسمی شماست که در هر فیلم به شکلی مطرح می‌شود که اصلا چرا جنگ؟ یا حالا بعد از جنگ چه شد؟ شما در روند فیلمنامه‌نویسی با این سوالات روبه‌رو هستید یا اساسا همین، یکی از اهداف شماست که مخاطب هم با سوالات شما درگیر شود؟

از زمانی که فیلم مستند می‌ساختم بر این عقیده بودم که ما باید تماشاگر را در معرض اتفاق‌های دراماتیک مختلف قرار دهیم. در واقع باید موضوع را در ذهن تماشاگر گسترش دهیم و در عین حال سوالات متفاوتی برای او ایجاد کنیم. در یک فیلم به دنبال ایجاد احکام قطعی در باره موضوعات مختلف نیستیم و فقط می‌خواهیم موقعیت‌های داستانی و پرسش ایجاد کنیم. بر همین اساس، با جزئیات به موضوع می‌پردازیم تا در ذهن مخاطب سوالاتی ایجاد شود. وقتی که در ذهن او سوال ایجاد شد، یعنی موضوع، اهمیت پیدا کرده و تلاش برای پیدا کردن پاسخ، موجب مهم شدن موضوع می‌شود؛ این مهم‌ترین کاری است که تلاش می‌کنیم انجام دهیم؛ گاه از طریق دیالوگ‌ها، گاهی از طریق قرار دادن کاراکترها در موقعیت‌های خاص و به‌طور کلی مجموعه‌ای از تمهیدات را اجرا می‌کنیم و سعی می‌کنیم که

جوانی که به قول خودتان ابتدای مسیر هستید و فیلم مهم «رد خون» را دارید که پایان‌بندی مهمی دارد. محمدحسین مهدویان دلش با کدام سمت است؛ «صادق» یا «کمال»؟ مثل من مخاطب با «کمال» درگیر تر هستید یا با «صادق»؟

در مورد «ماجرای نیمروز» باید بگویم که من در واقع انسان‌ها را تعریف می‌کنم و طرف هیچ‌کدام را نمی‌گیرم، نه طرف «صادق» هستم نه «کمال». اصولا علاقه‌ای ندارم خودم را طرف هیچ‌یک از کاراکترهای فیلم‌هایم نشان دهم؛ به نظرم همه آن‌ها مواقعی درست و مواقعی اشتباه عمل می‌کنند. برآیند کنش و واکنش‌های درست و غلط آن‌هاست که نتیجه نهایی داستان را رقم می‌زند، در نتیجه طرف هیچ‌کدام نیستم و کل فیلمسازی برای من این است که راجع به این کاراکترها فکر کنم و این‌ها را در شرایط «ناچار به تصمیم گرفتن» قرار دهم و بعد ببینم چگونه عمل می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که گاهی اوقات تاسف‌بخورم و گاهی اوقات هم هیجان زده شوم، در نتیجه من طرفدار هیچ‌کدام نیستم بلکه گرداننده و تماشاگر این معرکه‌ای هستم که خودم آن راه می‌اندازم. اگر مجبور باشم که بگویم بیشتر دوست دارم کنار کدام شخصیت قرار بگیرم شاید شیوه و مشی «مسعود» (با بازی مهدی زمین‌پرداز) را بیشتر از بقیه دوست دارم.

شما یکی که زمین‌دار این معرکه هستید به نظر تان «کمال» برای آرمان‌خواهی شلیک نمی‌کند یا برای تعقل و بلوغی که آن لحظه دارای آن است؟ قرار بود «رد خون» یک پایان دراماتیک داشته باشد یا حرف مهم؟ در واقع شما می‌خواستید از یک گسست و بن‌بست فکری و طرح یک مفهوم ایدئولوژیک حرف بزنید یا درام برای شما قبل از هر چیز، هدف بود؟

«کمال» یک انسان است که خواهرش در این موقعیت قرار دارد. طبعاً وقتی داستانی مانند آن وضعیت، برای کسی که پاره تن انسان است تعریف می‌شود، میزانسنی تلخ و نفس‌گیر شکل خواهد گرفت. «کمال» هم انسان است و در یک لحظه‌ای تصمیم می‌گیرد رفتاری را متناسب با همان لحظه انجام دهد. سعی نمی‌کنم معنای عجیب و غریبی از آن استخراج کنم ولی وقتی عشق و محبت خانواده‌گی بر آن غلبه کرده، چیزی از کاراکتر «کمال» کم نمی‌کند بلکه به آن اضافه می‌کند و بعد احساسی و عاطفی به آن می‌دهد. بالطبع «کمال» می‌توانست تصمیم دیگری بگیرد و در آن لحظه شلیک کند و بعد از آن هم پشیمان شود که ما به همه این جوانب فکر کردیم. اگر در شرایط دیگری این فیلم را می‌ساختیم پایان داستان، طور دیگری می‌شد البته اگر در بعضی از جنبه‌ها آن طور که دوست داشتیم داستان را جلو می‌بردیم، پایان فیلم می‌توانست طور دیگری باشد که مطلوب من و ابراهیم امینی هم بود اما در نهایت در انتهای این مسیر، به همین پایان‌بندی رسیدیم و همین را ساختیم.



عکس: مجید طالبی